



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۱۸ مارچ ۲۰۲۳

فریده نوری

یاد و بود از شهادت فرخنده

با آخر رسیدن ماه حوت، ناخودآگاه روز دهشت و وحشت را به خاطر می آورم که همانا روز بیست و هشتم حوت سال ۱۳۹۳ مطابق به نهم مارچ ۲۰۱۵ است. روزی که مصادف به قتل وحشیانه دختر جوان افغان فرخنده ملکزاده می باشد.

بناً و جیبیه خود دانستم که از آن جنایت عظیم ولو مختصر یاد نمایم.

آن دختر جوان را به صورت بسیار فجیع که نظیر آن در تاریخ و یا لاقلاً تاریخ پر تلاطم میهن ما کمتر دیده شده است. آن مظلوم تاریخ را در روز روشن، در قلب کابل، بدون این که مرتکب کدام جرم شده باشد، به شهادت رساندند، هیچ مجرمی بدون محاکمه جزا داده نمی شود، این محکمه صحرائی در قلب کابل در نزدیکی ارگ ریاست جمهوری و با نظاره مامورین پولیس صورت گرفت.

بدبختی دیگر، که عاملین این صحنه وحشتناک و غیر قابل تحمل به سزای اعمال خود نرسیدند. حالا دیده می شود که چند تا از گودینگک های کوککی، محصول روسیه جنایتکار، امریکای خیانتکار و اروپای بدکردار، به نام های شکریه بارکزی، فوزیه کوفی و امثالهم بر می خیزند و داد و فریاد از حقوق زن می زنند، در آن وقت هیچکدام شان که دارای اقتدار وافر و از طرف ممالک متذکره در فوق به منصب و منزلت رسانیده شده بودند و حمایت می شدند، چرا برای فرخنده ملکزاده عدالت نخواستند. حالا که امتیازات خود را از دست داده اند، صبح و بیگاه و شام و پگاه خواستار دادخواهی از حقوق زن افغان هستند.

به روح پاک فرخنده شهید درود می فرستم. روحش شاد باشد، با این شعر پرمغز احساس قلبی خود را بیان می کنم.

هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا

salamwatanam@gmail.com

از همان روزی که دست حضرت قابیل
گشت آلوده به خون حضرت هابیل
از همان روزی که فرزندان آدم
زهر تلخ دشمنی در خون شان جوشید
آدمیت مرده بود، گرچه آدم زنده بود
از همان روزی که یوسف را برادرها به چاه انداختند
از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند
آدمیت مرده بود، گرچه آدم زنده بود
من که از پژمردن یک شاخه گل
از نگاه ساکت یک کودک بیمار
از فغان یک قناری در قفس
از غم یک مرد در زنجیر
حتی قاتلی بر دار
اشک در چشمان و بغضم در گلوست
وندترین ایام زهرم در پیاله، زهر مارم در سبوست
مرگ او را از کجا باور کنم
صحبت از پژمردن یک برگ نیست
وای جنگل را بیابان می کنند
دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان می کنند
هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا
آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند
صحبت از پژمردن یک برگ نیست
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرسد
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست
در کویری سوت و کور
در میان مردمی با این مصیبت ها صبور

صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق
گفت و گو از مرگ انسانیت است

"فریدون مشیری"